چشم‌اندازي ديگري

با کليدي اگر مي‌آيي

 تا به دست ِ خود

  از آهن ِ تفته

    قفلي بسازم.

گر باز مي‌گذاري در را،

تا به همت ِ خويش

  از سنگ‌پاره‌سنگ

ديواري برآرم. ــ

باري

دل

در اين برهوت

ديگرگونه چشم‌اندازي مي‌طلبد.

□

قاطع و بُرّنده

  تو آن شکوهپاره پاسخي،

 به هنگامي که

   اينان همه

نيستند

جز سوآلي

   خالي

    به بلاهت.

□

هم بدان‌گونه که باد

در حرکت ِ شاخساران و برگ‌ها، ــ

از رنگ‌هاي تو

  سايه‌يي‌شان بايد

گر بر آن سرند

که حقيقتي يابند.

هم به گونه‌ي باد

  ــ که تنها

از جنبش ِ شاخساران و برگ‌ها ــ

و عشق

ــ کز هر کُناک ِ تو ــ

□

باري

دل

در اين برهوت

ديگرگونه چشم‌اندازي مي‌طلبد.

 خرداد ِ ۱۳۴۵